بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 14 آذر 1397.

خب ما این بحث را مطرح کردیم که این که عرف متعارف در تطبیق یک قانون بر موارد اشتباه می کند و آن ضابطه در نگاه ابتدایی ما ظهور بدوی که اشتباه می کند به این معنا که ظهور بدوی که یک دلیل دارد با آن که عرف تطبیق می کند هماهنگی ندارد این خودش چه بسا کاشف از این است که آن ظهور بدوی به آن شکلی که ما تصور می کنیم نیست و باید یک تغییری در آن ظهور داده شود به دلیل اینکه بهرحال احکام صرفا یک احکام تئوری غیرقابل اجرا نیست. احکامی هست که در مقام عمل باید بتواند اجرا شود. روی همین جهت ما این مثال هایی که می زدیم در مورد اینکه شارع گفته است دم نجس است الکل نجس است با توجه به اینکه یک سری مصادیقی هست در مورد دم که عرف به آن مصادیق توجه ندارد مثل لون دم مثل الکلی که در نان هست ما عرف وقتی این ملاحظه را می بیند که می فهمد که در واقع این جور مصادیق محکوم به حکم واقعی نجاست اصلا نیست. کأنّه مصادیقی که عرف آن را دم می داند نجس است. یعنی نظر عرف در موضوع حکم موضوعیّت پیدا می کند صرفا طریقی ندارد. خب همچنین در دم در الکل اینگونه است. ولی گاهی اوقات نظر عرف موضوعیّت پیدا نمی کند. مثل مثالی که می زدم عالم کتوم. شارع گفته است اکرم العالم. این اکرم العالم نسبت به عالمی که عرف متعارف به عالم بودن او واقف نیستند ولی من می دانم او عالم است اینجا ما نمی گوییم اکرم العالم این عالم کتوم را شامل نمی شود. چطوری است فرق بین اینها چیست چرا بعضی جاها نظر عرف در موضوع دخالت پیدا می کند بعضی جاها نظر عرف در موضوع دخالت پیدا نمی کند؟ در خیلی جاها دخالت دارد تحلیل تفاوت بین این دو سبک. پاسخ مطلب این است که در مسئله دم خب یک سری نکات عقلایی یا نکاتی که در شرع وجود دارد آن نکات سبب می شود که ما نجاست را تشخیص بدهیم. نجاست را ناشی از یک نوع پلیدی هست که در شیء وجود دارد. و این پلیدی خب منشأ نج است است. یک نوع سببیت برای مست آوری و سکر آوری باعث می شود که شارع مقدس گفته باشد ما اسکر کثیره فقلیله حرام. آن چیزی که مسکل قلیل هم به دلیل اینکه برای این که شارع جلوی آن مسکر شدید را بگیرد باید قلع ماده فساد کند. چون قابل تشخیص نیست هر کسی می گوید من یک قدری می خورم مست که نمی شوم دو ذره می خورم مست که نمی شوم تا آن مستی شدید. شارع مقدس برای اینکه جلوی این مستی را به طور کامل بگیرد حکم کرده است که ما اسکر کثیره فقلیله حرام. خب همین ها یک مراتب خفی ای وجود دارد در آن یعنی این جور نیست که بین آن مصداقی که عرف آن را مصداق نمی بیند خیلی روشن باشد که حتما آن ملاک حکم در این جاها وجود دارد. آن افراد خفی حکم از اول شمول حکم نسبت به آنها با توجه به آن تناسبات حکم و موضوع محل تردید است. ما حالا با اطلاق بخواهیم آن را تمام کنیم. رنگ خون ولو در آن مواد خونی هست خون ها انقدر کمی هست که احیانا مفاسدی که بر خون مترتب هست بر آن نیست. لا اقل مفاسدش در مقابل این که افراد را ملزم کنند به اینکه راحتی خودشان را رها کنند نمی شود

ببینید شما در زندگی عقلایی از میکرب انسان پرهیز می کند. ولی احیانا یک مراتب خفی میکروبی که هست همین قاشقی که دارم استفاده می کنم چه بسا میکروبی باشد ولی میکروب های ریز هم به جهت اینکه خودش ذاتا خیلی شدید نیستند هم به جهت اینکه اگر من قرار باشد همش به فکر میکروب باشم آرامش زندگی ام از بین می رود این کسانی که وسواس میکروب دارند هیچ جا نمی خواهند بروند هر جا می روند می گویند ممکن است ایدز بگیریم یا وسایلش آلوده باشد خیلی وقت ها اصل وسوسه بی ربط نیست ولی اینکه همش آدم به فکر این چیزها باشد گاهی اوقات آرامش روانی اش از بین می رود. می گوید به خاطر اینکه ممکن است یک زمان بمیرم هر روز باید از ترس بمیرم. این واقعیت است که گاهی اوقات اشخاصی که نسبت به مسئله خیلی حساس می شوند کسانی که با کوچکترین چیزی می خواهند به دکتر مراجعه کنند با کوجکترین چیزی می خواهند وسیله ای برای حل مشکلاتشان د اشته باشند خودش گاهی اوقات مشکل ساز است حالا غیر از اینکه از جهت چیزی بدن انسان باید با یک مقدار کمی میکروب آشنا باشد حالا به تناسب یک قصه ای یک بنده خدایی بود...

غرضم این است که اگهی اوقات اصلا بعضی مراتب خفیف بماریها خودش برای بدن لازم است و امثال اینها. ما در بحث آن مراتب خفی خفیف نجاست خود عرف بین این موارد خفیف نجاست این احتمال را می دهد که شارع مقدس اصلا آن مراتب انقدر خفیف باشد که یا اصلا ملاک حرمت در آن نباشد یا اگر ذاتا هم ملاک باشد با آن مصلحت ترخیص دیگر منافات داشته باشد. و احیانا بعضی وقت ها خود اینکه عرف از این بدش می آید تأثیرگذار باشد. بعضی چیزها هست یک روایتی دیدم روایت جالبی بود می گوید که مثلا در سر سفره انسان که عطسه نکند چه نکند مضمون روایتش را یادم رفته است که می گوید که ذاتا اشکالی ندارد ولی چون ممکن است دیگران نگاهش به این بیفتد و از نحوه غذا خوردنش چندششان شود مطلوب نیست. خود اینکه انسان رفتاری داشته باشد که مورد تنفر عموم نباشد موضوعیت دارد. این است که گاهی نظر عرف موضوعیت دارد به این معنا که چیزی که عرف متعارف نسبت به او پلید می دانند خود این اثرگذار هست در حکم. یا مثلا فرض کنید آن مثال الکل خفیف را که مثال زدم الکل خفیف آن نکته ای که عقلائا برای حرمت درجات خفیّه الکل هست که اگر این الکل این درجات خفیه را افراد اجازه دهد آنها چه بسا بروند الکل خور قوی شوند. آیا در نان این نکته وجود دارد. یعنی اگر به شما اجازه دهند نان بخورید

نفس اینکه نمی دانند در این الکل هست تأثیرگذار هست در اینکه اثر نکند که انسان مراتب بالاتر را مرتکب شود. نفس اینها اثر دارد. روی همین جهت عرف خودش احتمال می دهد که آن ملاکی که منشأ ثبوت حکم باشد فقط در مواردی باشد که عرف تشخیص می دهد یا به جهت اینکه نظر عرف دخالت دارد ثبوتا در ملاک به دلیل اینکه یک چیزی هست که جنبه های اثباتی و تشخیص عرف در خود ملاک دخالت دارد. عرض کردم ان چیزی که عرف ان را پلید می داند. شارع می خواهد آن چیزی که در متعارف مردم ناخوشایند است آن ناخوشایندی از بین برود. ببینید یک نکته ای در بعضی از روایات هست می گوید که این روایت جالبی است روایتی هست از حماد بن عثمان روایت صحیح السندی است می گوید به امام صادق عرض کردم که شما لباس هایی که می پوشید خیلی آراسته هست و با نحوه لباس پوشیدن هایی که از حضرت امیر المؤمنین نقل شده است که چهار درهم لباس می پوشید خیلی فرق دارد. حضرت می فرماید که آن جوری که حضرت امیر لباس می پوشیدند اگر الآن ما بخواهیم لباس بپوشیم در نظر مردم زننده است و مردم آن را منکر می دانند ناخوشایند می دانند بعد می گوید فخیر کل لباسٍ لباس اهله. غیر ان قائمنا اذا قوم لبس لباس علیٍّ و مشی بسیرته. یعنی ذاتا ولو اینکه زهد و خودداری کردن از یک سری تجملات مطلوب است ولی اگر یک موقعی خودداری کردن از اینها باعث شود که شخص در نظر مردم خوار تلقی شود اشخاص نبست به او با دید حقارت نگاه کنند خود همین باعث می شود که ولو یک چیزی ذاتا مطلوب شارع است مطلوب شرعی ای که باعث شود که شخص در نگاه های مردم خوار شود آن مطلوب احیانا مصلحتش مغلوب مصلحت این است که شخص باید عزیز باشد. عزّت خودش یک موضوعی هست که شخص باید رفتاری کند که

احیانا خیلی وقت ها در مورد مستحب

بین مستحب و واجب هم در این جهت فرق است. خیلی وقتها واجبات با چیر مردم تغییر نمی کند. ضابطه اش را نمی خواهم الآن من در مقام بحث در ضابطه این مطلب نیستم که کجا تغییر می کند کجا تغییر نمی کند. غرضم این نکته است که نگاه و درک مردم احیانا در موضوع ثبوتی حکم دخالت دارد. ولو موضوع ثبوتی حکم فعلی. شارع مقدس ممکن است یک موقعی یک حکمی را ولو ثبوتا ملاک ذاتی دارد چون یک ملاک دیگری هم وجود دارد آن ملاک که مؤمن باید عزیز باشد. لباس شهرت خیلی وقت ها موضوعش این است که شارع مقدس نمی خواهد شخص یک تافته جدابافته باشد. نفس اینکه زندگی انسان مثل همه مردم باشد یا متعارف باشد اینکه یک کار بکنیم چشم مردم در بیایم در شرع نامطلوب است. بعضی الآن متأسفانه خاص پوشی و خاص رفتار کردن انسان باید خاص باشد جوری باشد که دیگران نباشد این بر خلاف دیدگاهی هست که در شرع ما تبلیغ می شود. شرع ما می گوید که خاص نباشید متفاوت نباشید با افراد دیگر گاهی اوقات حتی یک شیء خوب را هم می گوید الشهره خیرها و شرّها فی النار. یعنی چیزی که ذاتا خوب است ولی گاهی اوقات باعث یک نوع خاص شدن می شود. خاص شدن به این معنا که یک نوع چیز می شود که گاهی اوقات اینها تأثیرگذار هست ثبوتا یعنی در ملاک ثبوتی حکم دخالت دارد. حالا بحث مثال ها و تطبیقاتش خیلی مفصل است نمی خواهم داخلش شوم. غرض من این است که بعضی وقت ها عرف متعارف آن ثبوت حکم را در مواردی که عرف آنها را تشخیص نمی دهد مسلم نمی داند. این احتمال را می دهد که نظر عرف یا ثبوتا دخالت داشته باشد در موضوع حکم یا اثباتا دخالت داشته باشد یعنی ملازم باشد با ان چیزی که موضوع ثبوتی حکم است. مثلا در بحث نجاست ما ممکن است این عرف می گوید که وقتی می بیند در مورد لون دم عرف متعارف به نجاستش واقف نمی شود می فهمد که آن مراتب بالایی از نجاست مراتبی که قزارت شیء در حدی باشد که عرف هم آن را تشخیص دهد. نظر عرف ثبوتا دخالت ندارد ولی ملازم است نظر عرف با اینکه نجاست به حدی از زیادی برسد کمیت نجاست به حدی برسد که عرف هم آن را درک کند. گاهی اوقات علت عدم درک عرف این است که مقدار قزارت کم است. چرا الکل نان را عرف تشخیص نمی دهد چون مقدارش کم است. مقدارش انقدر ناچیز هست که دخالت ندارد و این احتمال داده می شود که آن چیزی که مبغوض شارع است مراتب خفیه دم نیست. آن چیزی که مبغوض شارع است مراتب اندک الکل نیست. الکل زیاد یا الکلی که عرف هم تشخیصش دهد در نتیجه اگر شارع آن را اجازه بدهد زمینه الکل خوری رسمی زیاد را فراهم می کند. خود همین ها باعث می شود که وقتی عرف این مطلب را دانست یعنی حتی آن شخص ذکی شخص باهوش هم می گوید موضوع ثبوتی حکم چیزی است که با نظر عرف ملازم است. یا نظر عرف در آن دخالت دارد. ولی در بعضی چیزها مثل مثال عالم کتوم که ذکر کردم خود عرف هم این جور نیست که بگوید که حالا چون این عالم کتمان کرده است هیچکس او را تشخیص نداده است برای من که به عالم بودن او واقف هستم شارع می گوید دیگر نمی خواهد احترامش کنید چون افراد دیگر عالم بودن این آقا را ندانستند. حالا نسبت به افراد دیگری که عالم بودن این آقا را ندانستند شارع واجب بودن را نیاورده است عیب ندارد چون وجوب اکرم در مورد کسی است که شارع می خواهد احترام علم زمین نماند. اصلا در مورد کسی که واقعا عالم است ولی من نمی دانم اینکه من احترامش را رعایت نمی کنم این اصلا توهین به او نیست. ببینید شما یک موقعی یک کسی هست مرجع تقلید است شخصی که می داند این مرجع تقلید است به او توهین می کند. رفتار نامناسب خب این توهین است. ولی یک موقعی است کسی نمی د اند این مرجع تقلید است مثل مردم عادی با او برخورد می کند این توهین نیست یعنی ملاک ثبوتی ندارد. یعنی اکرم العالم در مورد او ممکن است ملاک ثبوتی نداشته باشد. علم و جهل دخیل باشد در ملاک ثبوتی. یا نه در آن ثبوت اکرام دخالت نداشته باشد ولی در محرکیت حالا شارع مقدس دلش می خواهد عالمی که واقعا عالم است اکرام شود ولی خب وقتی مخاطب نمی تواند تشخیص دهد که این عالم است چه کار کند؟ بحث من این است که در اینکه آن افرادی را که عالم بودن این عالم را تشخیص نمی دهند محکوم به وجوب اکرام نیستند بحثی نیست بحث این است که آیا این که افرادی که عرف متعارفی که عالم بودن عالم را ندانستند محکوم به این حکم نیستند نتیجه اش چیزی می شود که من که می دانم من هم محکوم نباشم گاهی اوقات من هم که علم پیدا می کنم محکوم نیستم گاهی هستم. چطور؟ عالم کتوم ما این جور نیست که نظر عرف به نحوی باشد یعنی نحوه دخالت نظر عرف در ثبوت حکم به نحوی باشد که حتی آن شخصی را که علم دارد به عالم بودن این عالم، وجوب اکرام در حقش ملاک نداشته باشد. چرا افراد عرفی ای که نمی دانند این آقا عالم است واجب نیست بر آن اکرام کنند. یا به خاطر این ممکن است باشد که چون جاهل هستند در ظرف جهل اصلا اکرام عالم ملاک ندارد یا ملاک دارد شارع نمی تواند به این ملاکش برسد. چون باید امر شارع منشأ علم مکلّف شود تا محرکیّت پیدا کند. محرکیّت امر در طول عالم شدن مخاطبین هست. این ها باعث نمی شود که نسبت به شخصی که عالم هست این حکم ملاک نداشته باشد. نتیجه چه می شود؟ نتیجه این می شود که موضوع ثبوتی حکم این نمی شود آن چیزی که عرف متعارف او را عالم می داند را اکرام کنید. آن چیزی که علم به عالم بودنش دارید را اکرام کنید. یعنی نحوه تأثیر آن اشکال ثبوتی در ظهور ادله مختلف است. گاهی اوقات آن اشکال ثبوتی که عرف متعارف واقف نیست منشأ می شود که در موضوع ثبوتی حکم عرف اخذ بشود در آن مثال عرض کنم دم ما می فهمیم که موضوع ثبوتی ما یراه العرف دما است. در مثال الکل موضوع ثبوتی ما یراه العرف قلیل المسکر است. ما اسکر کثیره فقلیله حرامٌ یعنی فقلیله اذا کان العرف آن قلیل را قلیل می داند. میشناسد آن را. در موضوع ثبوتی حکم نظر عرف دخالت پیدا می کند ولی در بعضی موارد نظر عرف دخالت پیدا نمی کند خود علم دخالت پیدا می کند. یعنی میگوییم اذا کان العالمیه معلوما وجب اکرام العالم. بنابراین هر چند بر اشخاص معمولی وجوب اکرام عالم کتوم نیست ولی بر من که می دانم وجوب اکرام هست چرا؟ چون آن تناسبات حکم و موضوع اقتضا می کند که این عالم کتوم اولا مرتبه این این طور نیست که بین این عالم کتوم و سایر عالم ها از جهت آن درجه ای که منشأ اکرام هست فرق باشد.مثال هایی که آنجا می زدم دم آن مرتبه خفیفی از ملاک را داشت. الکل مرتبه خفیفی از آن حکم را داشت. خود خفیف بودن و کم بودن مرتبه می تواند منشأ شود که عرف در اینکه حکم در آنجا ثابت است شک کند مطمئن نباشد که حکم ثابت است. ولی فرض این است که اینجا بین این عالم و سایر عالم ها که فرقی نیست. این هم که چرا افراد دیگر محکوم به وجوب اکرام نبودند چون حکم نمی توانست محرکیت نسبت به آنها داشته باشد. خب نسبت به افرادی که جاهل به عالمیت هستند حکم محرکیت نداشته باشد نسبت به من که عالم هستم چرا محرکیت نداشته باشد؟ خود این منشأ می شود که حکم در حق من عالم ثابت باشد با وجودی که در حق دیگران که جاهل هستند حکم ثابت نباشد.

سؤال:

پاسخ: نه نقض غرض هست ولی ببینید

سؤال:

پاسخ: دقت کنید حکم در عرفی که به این حکم تطبیق نمی دهند در آنجا حکم ثابت نیست. ما با توجه به اینکه اگر حکم برای عرف متعارف باشد نقض غرض هست ما می فهمیم که عرف متعارف محکوم به این حکم نیستند. اینکه عرف متعارف محکوم به این حکم نیستند چطوری تأثیر می گذارد در ظهور دلیل. این تناسبات حکم و موضوع اقتضا می کند. یعنی ببینید در اینکه این سه تا مثال یک جهت مشترک دارند در هر سه مثال ها آن برهان عقلی نقض غرض اقتضا می کند که عرف متعارف نسبت به نجاست دمی که آنها دم نمی دانند مأمور نباشند. نسبت به حرمت الکلی که آنها نمی دانند مأمور نباشند. نسبت به وجوب اکرام کتوم مأمور نباشند. این مقداری اش برهان عقلی اقتضا می کند. ولی ما اوسع از آن می خواهیم قائل شویم. ما می خواهیم این را زمینه قرار دهیم بگوییم حتی من که می دانم لون دم دم هست من هم دیگر مأمور نیستم. من که می دانم عملیات تخمیر به معنای تولید الکل است من هم برایم خبز و نان محرّم نباشد. من که می دانم این آقا عالم است من هم مأمور به وجوب اکرام نباشم. ما در واقع آن چیزی که اینجا مورد بحث هست آن نیست که آن مواردی که اشخاص جهل دارند محکوم به حکم هست یا نیست. برهان نقض غرض اقتضا می کند که آن مواردی که افراد جهل دارند مأمور نباشند. ولی مأمور نبودن آنها گاهی اوقات بالملازمه العرفیه جوری تحلیل می شود که مأمور نبودن من عالم را هم به دنبال می آورد. مهم این است.

این بستگی دارد به اینکه آن تناسبات حکم و موضع در این مرحله دخالت دارد. نه ممکن است خطاب شامل باشد ولو به عرف است عرف ببینید خطاب گاهی اوقات ممکن است نتیجه بحث این باشد که اذا علمت بعالمیه شخصا فاکرمه. ممکن است نتیجه خطاب این باشد. یک موقعی این است. یک موقعی می گوید اذا علم العرف بکون الشیءدما وجب الا جتناب عنه. علم العرف در موضوع گاهی اوقات دخالت پیدا می کند گاهی اوقات علم الشخص دخالت پیدا می کند.

این را خود عرف تعیین می کند. این تناسبات حکم و موضوع است که در موضوعی که بعد از التفاط به آن اشکال عقلی نسبت به دلیل ما قائل می شویم نظر عرف دخالت دارد یا ندارد. نکته فارغ این است. گاهی اوقات آن ملاک ثبوتی حکم می تواند تناسبات حکم و موضوع که عرف درک می کند ملاکی هست که نظر عرف با آن موضوع ثبوتی ثبوتا یا اثباتا یک نوع تلازمی پیدا می کند به طوری که مواردی که عرف آن موضوع را نمی بیند ولو من مکلّف ببینم حکم موضوع نداشته باشد. ملاک نداشته باشد. علم من شخصی فایده نداشته باشد. علم عرف دخالت داشته باشد یعنی همه اینها معنایش این است که یک نوع علم را باید در موضوع دخالت دهیم ولی کدام علم را؟ علم العرف یا التفاط العرف یا التفاط من مکلّف. اینکه کدام یک از اینها را دخالت دهیم تناسبات حکم و موضوع و آن علل مستنبطه ای که یا به جهت ریشه های عقلایی که حکم دارد یا ریشه های شأنی که حکم دارد ما می فهمیم آن ها دخالت دارد در اینکه ما موضوع ثبوتی را المعلوم عند العرف بگیریم یا المعلوم عندک بگیریم؟ تعیین کننده اش هم عرف است نهایتا. بنابراین ما در عالم کتوم نتیجه بحث این شود که در عالم کتوم عرف می گوید که کل من علم بانّ احدا عالمٌ وجب علیه اکرام آن شخص ولو افراد دگر هم ندانند. در وجوب اکرام دانستن عالمیت در نزد عرف دخالت ندارد. ولی در وجوب اجتناب از نجس دانستن نجاست عند العرف دخالت داشته باشد. به دلیل اینکه اصلا آن مراتب خفیه علتی که این عرف ندانستن یک مرتبه اش خفیف است. علتش این است در مثال عالم کتوم علتی که عرف این را تشخیص نداده است نه به خاطر اینکه علمش کم بوده است خود این آقا روحیه اش جوری بوده است که نمی خواسته است فخر فروشی کند. در شرایطی نبوده است که عالمیتش معلوم شود. کسی از او نخواسته است که یک درسی تدریس کند که استاد بودنش مشخص شود. حاج آقا با سلسله سند از مرحوم آخوند خراسانی نقل می کردند مرحوم آخوند می فرمودند که مرحوم شیخ توصیه کرد که بعد از درس من بروید به درس آقا سید علی شوشتری. می گفت آقا سید علی شوشتری سید محترمی بود و درس شیخ شرکت می کرد. ما فکر نمی کردیم که اقا سید علی شوشتری آدم ملا ای است اصلا. بعد به توصیه شیخ درس ایشان شرکت کردیم. بعد از وفات شیخ آقا سید علی شوشتری به همان قدرتی که شیخ درس را اداره می کرد درس را اداره می کرد. ولی در جلسه شیخ اصلا حرف نمی زد معلوم نمی شد که چقدر عالم است. گاهی اوقات آن حرف نزدن و ابراز وجود نکردن خودش مرتبه ای از تهذیب نفس تلقی می شده است. به خاطر همین نمیخواسته است که ابراز وجود کند. این خب یک مرحله ای است. علت اینکه مردم فضل آقا سید علی شوشتری را نمیدانستند نه اینکه فضلش کم بوده است. بعضی وقتها علت اینکه عرف نمی داند این است که فضل آن چنانی ندارد مراتب خفی از فضل دارد. گاهی اوقات نه فضلش هم مثل افراد دیگر است ولی خودش روحیه کتمان دارد. شرایط اجتماعی به او اجازه ظهور و بروز نداده است.

این خودش کم ندارد ذاتا بنابراین آن بین این مورد و موارد دیگری که عرف تشخیص می دهد در آن ملاک ابتدایی که محبوب شارع است یکسان است فقط آن موارد دیگر را که حالا مثلا همین عالم کتوم را می خواهم بگویم. این عالم کتوم خود حکم اغرار به ثبوت حکم در مورد این هم می کند حتی در مورد علتی که در افراد معمولی مأمور نیستند به وجوب اکرام این چون آنها عالم نیستند وجوب اکرام در حق آنها ثابت نیست. این لازمه اش این نیست که بنابراین من که عالمیت این آقا را می دانم بر من وجوب اکرام ثابت نباشد. اینها تفاوت هایی هست که باید به آن دقت کرد. که نتیجه این اشکال عقلی ای که در اینجا وجود دارد و تأثیری که این اشکال عقلی در ظهور دلیل می گذارد به چه نحو است؟ گاهی اوقات این اشکال عقلی نتیجه اش این می شود که نظر عرف در موضوع ثبوت حکم دخیل می شود عبارت این می شود که هر مصداقی که عرف آن مصداق را مصداق دلیل می داند محکوم به حکم است و چیزی که عرف مصداق دلیل نمی داند محکوم به حکم نیست ولو اینکه شما این را مصداق آن موضوع ببینید. علم شما دیگر دخالت ندارد علم عرف دخالت دارد. گاهی نه علم شما دخالت پیدا می کند چون آن چیزی که مانع بوده است جاهل بودن دیگران است. و آن جاهل بودن در حق شما نیست خود آن موضوعی که مورد بحث ما هست مثلا در این وجوب اکرام گیری نداشته است. چون آنها جاهل بودند شارع نمی توانسته است که آنها را تحریک کند. ولی شما که عالم هستید را که می تواند تحریک کند. عرف گاهی اوقات به تناسبات حکم و موضوع نحوه تأثیر بحران عقلی در تغییر ظهور بدوی اش مختلف می شود. این محصّل بحث

سؤال:

پاسخ: حالا بعد تطبیقش به ما نحن فیه تطبیق می کنم. می خواهم کلیت قضیه را بگویم. کلیت قضیه این است که گاهی اوقات نتیجه آن اشکال عقلی این می شود که الدم المعلوم عند العرف نجسٌ می شود گاهی نتیجه این استدلال می شود که النجس عندک نجسٌ. گاهی اوقات علم شخصی در موضوع دخالت پیدا می کند گاهی اوقات علم نوعی دخالت پیدا می کند. اگر علم نوعی دخالت پیدا کند این شما ای که عالم هستید اصلا موضوع در حق شما نیست. به دقت علیه هم موضوع نیست ها. چون موضوع چه می شود؟ ما یراه العرف دما. ما یراه العرف دما در اینجا به دقت عقلیه موجود نیست. ولی اگر موضوع این بود که ما تراه دما. خب ما تراه دما عرف متعارف این را دم نمی بیند. خب آن وجوب اجتناب ندارد. ولی شما که تراه دما برای شما اجتناب است. فارق بین این دو تا هم باز عرف است و در تناسبات حکم و موضوع و نکاتی که آن حکم را ثابت کرده است این فرق را ایجاد می کند. حالا این را من اجازه دهید من دیروز در مورد چیز مثال زدم رؤیت چشم مسلح و غیرمسلح مثال زدم روی این هم جلسه بعد تطبیق می کنم بعد می آیم این بحث را در ما نحن فیه تطبیق می کنیم که ببینیم ما نحن فیه چطوری باید مشی کنیم. این خیلی مهم است که نحوه تأثیر اینها به چه نحو باشد.

سؤال:

پاسخ: حالا آن قسم سوم که اصلا از بحث ما خارج است. آن قسم سوم در واقع بحث این است که مفهوم عالم در نزد عرف متفاوت است با مفهوم عالم در لغت. ما برای تشخیص مفهوم باید از عرف آن را بگیریم اصلا عالم یعنی آن چیزی که به اصطلاح مصداق یعنی تفاوت که اینجا هست به تفاوت مفهومی در مرحله اول است. بحث ما این است که در مرحله نخستین و در نگاه بدوی در تشخیص موضوع عرف دخالت دارد. آن هم بحثی هست که در جلسه بعد در مورش صحبت می کنیم.

یک مثال دیگری هم وجود دارد که آن مثال بحث اجتهاد است. این را جلسه بعد توضیح می دهم این تأثیر زمان و مکان در بعضی موضوعات هم در این بحث فی الجمله دخالت دارد این را هم جلسه بعد توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد